



□ همایون علی آبادی

نگاهی به نمایشنامه هرا نوشته نصرالله قادری

تولدی دیگر

«هرا» بافت آتنی دارد. طنز و بشکوهی کلماتش «تیبانی» را به یاد می آورد و مضمونش خاصه آنجا که هرا امر به مزاجت خواهر و برادر ما می پذیریم اما جدا از تاریخ و به دور از مقدمه و سؤال مهوری که به خامه فضلالی اسلام شناس مهور می کند، به شور تراژیک «آندره بونار» و در کل دایره ازگانیک را بر ذهن تداعی می کند؟ اما چه ماهرانه و استادانه قادری قیقاچ زده و با ذکر شهادتین در آخرین نمایشنامه اش آب پاکسی روی دست اجله غرب اندیشان و غرب باوران زده است. آری درخت انقلاب باید به تنه و بدنه پدید آورندگان آثاری چون هرا به خود ببالد و پرکشد و بالا رود. داستان «اخدود» و تاریخی اش را است باید یک کلام هرا را عطف و قله و طرحی در متن پیوند درام فضاهای جهانی با مسائل خودی و انسانی و اینجایی قلمداد نمود.

قادری ابا و پرهیزی از نثر مترجمان تبار و علم الاساطیری چون مسکوب و آشوری ندارد. نباید از او ایرادهای تیش غولی گرفت و چه و چهای بسیار و عیب جویی های مرسوم باز نمود. نکته اصلی آن است که هرا تکلیف خود را در ابعادی متوسع و بسیط با خواننده و بیننده روشن کرده است:

هرچه بینی جز خدا آن بت بود در هم شکن
مضمونی تازه نیست و اما پرداخت و جهان بینی
هماره از دیدگاه ما ترجیح و برتری داشته
است.

با هرای نصرالله قادری تعداد متون مذهبی به معنای ماهوی و راستینش و نه به مفهوم دل خوشنک و قطار کردن اسماء و برف انبار کردن و غیره به تعداد انگشتان یک دست نزدیک می شود. قادری بیشتر در «اسفنکس» و «لیلیث» قلم دراماتیک و خاصه سطره بر منطق صحنه کارش را دیده و ستوده بودیم. این بار در هرا - که گویا دوستم حسینی آن را اجرا هم کرده است - تجلیگاه و منزلگاه همه دردمندان و خدا باوران دل آگاه رقم می خورد و حرف ما خطاب به قادری جز این نیست که:

ای وقت تو خوش وقت ما کردی خوش

بی گمان ریشه های پیدایی و پدیداری هنر نمایش را باید از ورای آئین ها، مناسک و نیایش های قدمایی و قویم و صمیم ملل و نحل جست و یافت. با فحص و تدقیقی در مادر شهر درام نویسان که قدمت و خدمتشان به اعصار و ازمنه پیش از میلاد مسیح می رسد درمی یابیم که نمایش و اساساً هنرهای تئاتری در شمار اخلاق گراترین و کسار آیسندترین تجلیات معنوی و جان جهان خدایگان و بنده بوده است.

آتن در جوار دموکراسی جهان شناخت و موسع اش چندان در کنار امپدوکلسی و آکادمی و افلاطون آرمیده و چنان فدکشان روح و تن آدمی را در اقصای دل و دیده شربت پرافشانه که بی گمان باید آتن را مهد شگفتی و باروری دانست. آری درخت پیر و تناور باز هم میوه داد: هرا. پیش از بررسی این متن از ذکر نکته ای ناگزیریم. اینکه سر خم می سلامت. شکند، اگر سبویی. مگر می توان نمایش این دیار را در رفت و رخوت خواب خراب خویش تمامت کلیت نمایش را از مصائب و مسائل مذهبی و آن دنیایی تهی نمود و به اشارات و عبارات روزمره بس کرد؟ از بحث پسامردن و حتی مدرنیته هم شتابزده بگذریم که به قول شاعر عصری که ایمان از دلها گریخته است اما کوکو کجاست آن شاعر که رجعت دوباره جهان را در تمام نمای دین و آیین بیند و انسان لادری کسلی مسلک را در یک دگر دسی خدایی و لایتناهی بار دیگر کسوت الوهی و الهی خویش را بر قامت قیامتش برتن کرده داوری کند؟

نمایشنامه هرا به وضوح نکته ای را باز می نماید. اینکه می توان در قالب نثری مرصع و سنگین و آل و تباردار و در شکل کلاسیک درام، عناصر مذهبی دلنشین و مایه انتباه ساخت؟ اینجاست راز آن قلمزن و هنرمند متعهد مسلمان که حتی «مده» اوریسپید، «آنشی گونه» و «آژاکس» سوفوکل را خاصه آنجا که دم از گوسپندان می زند به خدمت اندیشه ای برین و بالا گرفت؟ آری «کلکم راع و کلکم مسئول». قادری به نیکی دریافت که آگاهانه یکی از زیباترین متون انقلاب را به خلیه قلم و طبع آراسته است.

